



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۱ شهریور ۱۴۰۰

مصادف با: ۱۵ صفر ۱۴۴۳

جلسه: ۶

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: مفهوم وصف - نتیجه کلی بحث -

توجیه فتوای فقها به استناد برخی روایات

سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

نتیجه کلی بحث

ادله منکران و مثبتین مفهوم ذکر شد و هر دو مورد مناقشه قرار گرفت. نتیجه این شد که همانطور که مرحوم آقای آخوند فرمودند، از آنجا که ما دلیلی بر ثبوت مفهوم نداریم، همین برای عدم مفهوم کفایت می‌کند. نتیجه کلی بحث این شد که در مورد وصف ما قائل هستیم به اینکه به هر حال وصف به نوعی دایره موضوع حکم را تضییق می‌کند، اما این تضییق معنایش آن نیست که اگر وصف منتفی شد، سنخ الحکم یا طبیعی الحکم هم منتفی شود. بله، شخص الحکم قطعاً منتفی می‌شود و خود مثبتین مفهوم هم بر این مطلب اذعان دارند که با انتفاء وصف، شخص حکم مذکور در قضیه منتفی می‌شود؛ اما این معنایش آن نیست که به طور کلی حکم از غیر موصوف به این وصف هم برداشته شود و ثابت نباشد. مثلاً وقتی گفته می‌شود اکرم رجلاً عالماً، مسلماً در این قضیه دایره موضوع - که رجل باشد - تضییق شده است؛ و چون اکرام اختصاص پیدا کرده به رجل عالم. اما وقتی می‌گوییم مفهوم ندارد، معنایش این نیست که ما از این جمله استفاده کنیم که پس به طور کلی اکرام رجل غیرعالم واجب نیست، به نحوی که اگر فرض کنید یک روزی خود متکلم گفت اکرم رجلاً فاسقاً، با این جمله تعارض پیدا کند. چون اگر ما قائل به مفهوم شویم، معنای مفهوم داشتن این است که اکرام رجل غیرعادل یا فاسق واجب نیست؛ آنگاه در جمله دیگری اگر متکلم بگوید اکرم رجلاً فاسقاً، با مفهوم جمله اول تعارض پیدا می‌کند. اما اگر قائل به عدم مفهوم شویم، دیگر بین این دو تعارضی نیست و مفهومی ثابت نشده تا بخواهد با این جمله بعدی تعارض پیدا کند.

بنابراین حق در مسأله همان است که گفته شد که جمله وصفیه مفهوم ندارد؛ اما معنای عدم مفهوم این نیست که موضوع در قضیه وصفیه مضیق هم نشود؛ قطعاً ذکر این قید موجب تضییق دایره موضوع می‌شود. این مطلبی است که می‌توانیم در باب مفهوم وصف ذکر کنیم.

توجیه فتوای فقها به استناد برخی روایات

همانطور که قبلاً هم گفتیم، اگر فرض کنید در جایی وصف ذکر شود و قرینه بر مفهوم یا عدم مفهوم وجود داشته باشد، حالا یا قرینه خارجی مثل همان مثالی که ذکر کردیم، اینجا مسلماً از بحث ما خارج است و آنجا مفهوم دارد، یا ممکن است نداشته باشد. هم منکران و هم مثبتین هر دو به آیات و روایاتی تمسک کرده‌اند که آیات را خواندیم، اما روایات را متعرض نشدیم؛ هر دو گروه

به برخی آیات و روایات تمسک کردند برای اثبات مدعای خودشان. مثبتین به برخی آیات و روایات برای اثبات مفهوم تمسک کردند، و این روایات در فقه هم بر اساس آن فتوا داده شده است. چند روایت در کتاب‌های اخباریین ذکر شده و آنها به این روایات برای اثبات مفهوم وصف تمسک کرده‌اند؛ از جمله این روایات، موثقه عمار است: «كُلُّ مَا أَكَلَ لَحْمُهُ فَتَوَضَّأَ مِنْ سُورِهِ وَ اشْرَبَ مِنْهُ»، هر چیزی که مأكول اللحم باشد، پس از سؤر او می‌توان وضو گرفت و از آن آشامید. حالا یک حیوان مأكول اللحمی از یک ظرفی آب آشامیده است؛ آیا با این آب می‌توان وضو گرفت و از آن نوشید؟ آقایان فتوا داده‌اند که بله، می‌توان از این آب نوشید و با آن وضو گرفت. اما اگر حیوان غیر مأكول اللحم باشد، در اینجا می‌گویند نمی‌شود با آن وضو گرفت و از آن آب برای شرب استفاده کرد. اینجا گفته‌اند اینکه فتوا داده شده به عدم جواز وضو و شرب از سؤر حیوان غیر مأكول اللحم، این در حقیقت مبتنی بر مفهوم وصف است؛ یعنی مفهوم وصف روایت عمار اقتضا می‌کند که شرب و وضو از سؤر حیوان غیر مأكول اللحم جایز نباشد. این یک تأییدی است برای اثبات مفهوم وصف؛ لکن همین جا اشکال کرده‌اند که ما نمی‌توانیم از این روایات چنین استفاده‌ای کنیم؛ برای اینکه وصف مفهوم ندارد. حالا آیا واقعاً اینجا به خاطر مفهوم وصف است که چنین فتوایی داده‌اند یا به دلیل دیگری است.

گاهی از اوقات یک وصفی که در کلام ذکر می‌شود، در حقیقت در یک سیاق خاصی قرار می‌گیرد. مثلاً وصف ذکر می‌شود اما در واقع در مقام حصر است، یا وصف ذکر می‌شود اما در مقام بیان حد است. پس اگر در جایی وصفی در کلام ذکر شد و به حسب ظاهر به نظر رسید که این مفهوم دارد، این را باید توجه کرد که مفهوم داشتن در برخی روایات یا آیات و ادله نقلی، نه بدان جهت است که این وصف است و مفهوم وصف هم معتبر است و فقها مثلاً براساس مفهوم وصف این ادله چنین استفاده‌هایی را کرده‌اند. بسیاری از فقها که فتوا داده‌اند به اینکه وضو و شرب از سؤر حیوان غیر مأكول اللحم جایز نیست، نه به دلیل این است که برای این روایت مفهوم وصف قائل شده‌اند، بلکه این به خاطر تحدیدی است که به دلیل ذکر این وصف در کلام ایجاد شده است. این را می‌توانیم با تعبیر دیگری هم بیان کنیم؛ همان مسأله قرینه که در بعضی کلمات ذکر شده بود. یا مثلاً در روایت «فی الغنم السائمة زکاة» گفته‌اند مفهوم وصف این جمله آن است که مثلاً در غنم معلوفه زکات نیست. این نشان می‌دهد که مفهوم وصف ثابت است، چون فقها براساس مفهوم وصف فتوا داده‌اند به عدم وجوب زکات در غنم معلوفه. این هم مبتنی بر مفهوم وصف نیست، بلکه گاهی بعضی از امور دیگر مثل حصر و تحدید اقتضا می‌کند که برای یک کلام و جمله‌ای مفهوم قائل شویم.

پس وصف مفهوم ندارد و در برخی موارد و برخی آیات و روایات که گمان می‌شود براساس مفهوم وصف فقها استفاده از آن کرده‌اند، این در حقیقت مبتنی بر مفهوم نیست؛ یا قرینه‌ای وجود دارد یا ما به گونه‌ای احراز کردیم که این قید احترازی است. آنجا هم به خاطر قرینه این اتفاق می‌افتد؛ در اینجاها مسلماً باید بگوییم اگر این قید احترازی است، در صورت انتفاء قید، آن حکم ثابت نیست. لذا باید توجه داشت که اگر می‌گوییم وصف مفهوم ندارد، قهراً جاهایی که گمان یا توهم می‌شود که حکم براساس مفهوم وصف بدست آمده، این به خاطر مفهوم نیست؛ این یا به دلیل آن است که ما احراز کردیم که قید احترازی است یا قرینه‌ای داشتیم، مثل آیه «أو الطفل الذین لم یظہروا علی عورات النساء». این آیه درباره غیرممیز است، یعنی غیرممیز استثنا شده از عدم جواز ابداء زینت؛ لایبیدین زینتھن مگر برای اطفال غیرممیز. مفهوم این جمله آن است که پس اطفال ممیز لایجوز ابداء الزینة الباطنة لهم. اینجا ممکن است کسی بگوید که خود این آیه به روشنی دلالت بر مفهوم وصف می‌کند؛ برای اینکه منطوق آیه این

است که غیرممیزین یجوز ابداء الزینة لهم، اما برای ممیزین جایز نیست. این مبتنی بر مفهوم وصف است؛ بعضی‌ها این چنین استفاده کرده‌اند. همین باعث شده که برخی فتوا داده‌اند به عدم جواز ابداء زینت باطنه برای ممیز، منتهی ممیزی که به حد هیجان شهوت نرسیده است. اینجا صرف نظر از اینکه این استدلال درست است یا نه، کسی ممکن است اشکال کند که این از قبیل مفهوم وصف است و مفهوم وصف حجت نیست. اما اینجا جای این پاسخ وجود دارد که درست است که «الذین لم یظہروا علی عورات النساء» وصف است، لکن اینجا استفاده عدم جواز ابداء زینت برای ممیز مبتنی بر مفهوم وصف نیست، بلکه مبتنی بر اصل احترازی بودن قیود است. «الذین لم یظہروا علی عورات النساء» یک قید و وصفی در کلام است که دارد احتراز می‌کند از آنهایی که یظہروا علی عورات النساء؛ چنین پاسخی می‌تواند داده شود.

پس به طور کلی باید این مطلب را توجه کرد که هر جایی که وصفی ذکر شود و البته منظور از وصف هم وصف نحوی نیست که خصوص وصف در مقابل حال و تمیز و جار و مجرور را شامل شود؛ منظور از وصف در اینجا اعم از نعت نحوی است؛ لذا نعت نحوی را دربرمی‌گیرد؛ ظرف یا جار و مجرور را دربرمی‌گیرد، حال را دربرمی‌گیرد، مفعول به را دربرمی‌گیرد، تمیز را دربرمی‌گیرد، اینها همه داخل در دایره وصف هستند. اگر در جایی وصف ذکر شد و بعد به نوعی فقیهان قائل به انتفاء حکم عند انتفاء الوصف شدند، این معنایش آن نیست که پس فقیهان مفهوم وصف را پذیرفته‌اند؛ نه، آنهایی که مفهوم وصف را انکار کرده‌اند (که مشهور این چنین هستند) هر کجا انتفاء حکم عند انتفاء الوصف را پذیرفتند، این ملازمه ندارد با پذیرش مفهوم وصف؛ چون ممکن است مبتنی بر یکی از این جهاتی که ما گفتیم باشد؛ یک قرینه‌ای در کار باشد، مثل وجود اجماع و روایات در آیه «و ربائبکم اللاتی فی حجورکم»، که آنجا هم روایت داریم و هم اجماع. یا مثلاً اینکه آن وصف در مقام احتراز از غیر آن ذکر شده و ما این را احتراز کردیم. یا مثلاً وصف در مقام حصر ذکر شده است. بالاخره همه اینها به نوعی با قرینه قابل کشف است.

این نتیجه کلی بحث در مفهوم وصف است. ما خیلی وارد روایاتی که در این باره ذکر شده نمی‌شویم. روایاتی که مثبتین مفهوم وصف به آن استناد کرده‌اند، این روایات نمی‌تواند برای اثبات مفهوم وصف مورد استناد قرار بگیرد و اگر بخواهد مفهوم وصف در آن پذیرفته شود، ما با تالی فاسد مواجه می‌شویم. ما دیگر وارد اینها نمی‌شویم، چون همه اینها پاسخ دارد و پاسخ هم این است که چنین مواردی از محل نزاع و بحث خارج است؛ برای اینکه اتکاء علی القرینة در این موارد یا قائلین به مفهوم ملتزم به این امر شده‌اند یا منکران، که اینها از محل نزاع خارج است.

تا اینجا بحث ما در مفهوم وصف تمام شد و دیگر بحثی درباره مفهوم وصف نداریم. بحثی بعدی ما مفهوم غایت است. تقریباً دو سه مفهوم مخالف باقی مانده است؛ یکی مفهوم غایت، یکی مفهوم لقب، یکی مفهوم حصر و یکی مفهوم عدد. اینها به ضمیمه مفهوم شرط و وصف، جزء مفاهیم مخالف محسوب می‌شوند. تا اینجا مفهوم شرط را فی الجمله پذیرفتیم و گفتیم جمله شرطیه مفهوم دارد با همان بیانی که در گذشته اشاره کردیم. اما برای قضیه وصفیه، مفهوم پذیرفته نشد. سایر مفاهیم را باید ذکر کنیم. امروز می‌خواستیم حداقل در باب مفهوم غایت، محل نزاع را تنقیح کنیم، ولی چون هفته آینده درس‌ها تعطیل است و ناچار هستیم که جلسه بعد تکرار کنیم، این را برای جلسه آینده می‌گذاریم.

عدم جواز توسل به روش‌های نامشروع برای زیارت اربعین

چون روز چهارشنبه بود و طبق روال یک حدیثی می خوانیم، چند دقیقه ای را به خواندن یک روایت و یک تذکر می پردازیم. چند روز دیگر اربعین سیدالشهدا(ع) است و تقریباً روشن و معلوم است که زیارت الاربعین چه تأکیدی روی آن شده و چه اهمیتی دارد، همواره در همه زمان ها و چه اهمیتی در این دوره و در این زمان دارد. درباره اینها زیاد گفته شده و روشن است. زیارت امام حسین(ع) فی نفسه با قطع نظر از زمان خاص و شرایط خاص، به عنوان یک مستحب مؤکد شناخته شده است. اما در اربعین که یک زمان خاص است این تأکید، مؤکد شده است. صاحب وسائل در مورد زیارت اربعین یک بابی منعقد کرده تحت عنوان باب «تأكد استحباب زیارة الحسين(ع) يوم الاربعین من مقتله و هو يوم العشرین من صفر». در این باب که در جلد ۱۴ وسائل آمده، چند روایت را ذکر کرده اند. البته برخی از این روایات شاید از نظر سند مرسل باشد یا اشکالاتی در آن باشد، لکن ما از باب تسامح در ادله سنن چه بسا بتوانیم به این روایات عمل کنیم. البته با توجه به اختلاف مبانی که در مفاد روایات من بلغ وجود دارد و مبانی که ما در آنجا اختیار کردیم، استحباب با روایات من بلغ ثابت نمی شود، اما ثواب براساس آنچه که گفته شده، داده می شود. فرق است بین اینکه ثواب داده شود یا استحباب ثابت شود. مبانی در اینجا مختلف است و ما کاری به این جهت نداریم. اجمالاً اینکه چنین تأکیدی وجود دارد.

در طول تاریخ اهتمام بزرگان، علما و فقها به زیارت اربعین همواره گزارش شده است؛ از زمان خود ائمه(ع) این جهت مورد نظر بوده است. گاهی آمیخته با فراز و نشیب بوده، و یک وقت هایی واقعاً تأمین جانی برای زائرین اربعین امام حسین(ع) وجود نداشت. اساساً خود زیارت امام حسین(ع) و خصوص زیارت اربعین به شدت از ناحیه حکام جور محدود می شد؛ یعنی سخت گیری می کردند برای زوار. در آن شرایط ائمه(ع) بعضاً این را به عنوان یک مبارزه با دستگاه جور و به عنوان حفظ این راه و طریق و برافراشته بودن این پرچم، به شدت روی آن تأکید می کردند. لذا حتی اگر تأمین جانی هم نبود، قهراً باز هم این استحباب یا تأکید استحباب به قوت خودش باقی بود. ادله ای که زیارت الاربعین را بیان کرده، از این جهت اطلاق دارد و البته ما این اطلاق را به این شکل در سایر موارد نمی بینیم، حتی در سفر حج که اگر تأمین جانی نباشد طبیعتاً وجوب ندارد. یک روایت از امام عسکری(ع) معروف است و مستند بسیاری از بزرگان قرار گرفته و آن این است: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلَاةُ الْإِحْدَى وَالْخَمْسِينَ وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ وَ التَّخْتُمُ فِي الْيَمِينِ وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». واقع این است که با ملاحظه شرایط صدور روایت و مقتضیات مکانی و زمانی صدور این روایت، اینجا نمی توانیم بگوییم این جهر به بسم الله یا تخرم فی الیمین از علامات مؤمن است؛ یعنی امروز هر کسی بلند بگوید بسم الله این من علامات المؤمن است. اینجا ممکن است سؤال و پرسش پیش بیاید که این یعنی چه. اینجا برخی از فقها هم گفته اند و حق هم همین است که در یک دورانی اینها واقعاً نشانه های مؤمن محسوب می شد؛ اگر می خواستی کسی را بشناسی که اهل ایمان است به معنای خاص، اینها علامت های او بود؛ و طبیعتاً اجر و پاداش فراوانی هم داشت. اما اینکه بگوییم مثلاً جهر به بسم الله یا تخرم فی الیمین مطلقاً من علامات المؤمن محسوب می شود بدون ملاحظه سایر ادله و روایات، شاید این قابل قبول نباشد.

یکی از نکاتی که باید در استفاده از روایات دقت کنیم، این است که بالاخره مجموعه روایات را در ابواب مختلف با هم ببینیم و مجموعه معارف دینی را به عنوان یک منظومه محسوب کنیم. اینکه فرض کنید در مواجهه با یک روایت با قطع نظر از روایات

سایر آموزه‌های دینی یک استفاده‌ای کنیم، این می‌شود همین بساطی که الان بعضی‌ها درست کرده‌اند. بالاخره زیارة الاربعین اهمیت دارد و مؤکد است و پاداش و ثواب فراوانی برای آن نوشته شده است. اما اگر این ملازم شود با از بین بردن حقوق دیگران، همراه شود با بی‌قانونی و قانون‌شکنی، عجین شود با تضييع حقوق دیگران، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم این به همان قوت و به همان تأکد استحباب دارد؟ آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم اگر مثلاً سفری این چنین همراه شود با تحمیل هزینه‌های مادی و معنوی به عموم مردم، آیا این جایز است؟ آیا اگر فرض کنید که حکومت اسلامی که رعایت قوانین آن طبق نظر فقیهان و بزرگان لازم است، اگر یک قانونی در این رابطه مقرر کرده، آیا ما می‌توانیم بگوییم که این قانون را کنار می‌زنیم و نادیده می‌گیریم برای اینکه روایات زیارة الاربعین اطلاق دارد ولو اینکه تأمین جانی هم نباشد، ولو اینکه برویم و مبتلا به کرونا شویم، ولو اینکه برویم مبتلا شویم و دیگران را مبتلا کنیم و هزینه‌هایی را برای مردم و نظام اسلامی و برای اطرافیان تحمیل کنیم، آیا این جایز است؟ اگر این روایات را داریم، از آن طرف هم روایت داریم از خود امام عسکری(ع)؛ اگر امام عسکری(ع) این را فرموده، این را هم فرموده که «أَعْرِفُ النَّاسَ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ وَ أَشَدَّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا» کسی که به حقوق مردم آشناتر است و محکم‌تر است برای اینکه حقوق آنها را ادا کند، این نزد خدا شأنش از همه بالاتر است. ما این روایت را نادیده بگیریم و زیارة الاربعین من علامات المؤمن و روایاتی که در باب تأکد استحباب زیارة الاربعین ذکر کرده اینها را حاکم بدانیم بر همه کلمات معصومین(ع) و وارد یک فضایی شویم که صرف از نظر محدودیت‌های قانونی و مثلاً اینکه اگر کسی بدون روایت برود آنجا او را حبس می‌کنند و تا حالا شاید در همین چند حدود ۵۰ نفر را دستگیر کرده‌اند؛ آیا این واقعاً جایز است؟ آیا اساساً می‌شود با دروغ و روش‌های نامشروع و با حيله و فریب زمینه را برای چنین زیارتی فراهم کرد؟ من شنیده‌ام که عده‌ای پول می‌دهند و کارت واکسیناسیون می‌گیرند تا بتوانند زیارة الاربعین داشته باشند. این درست است؟ یا مثلاً شنیدم که کسی در قم در صف واکسن ایستاده و کارت را که مهر زده‌اند، برداشته رفته و گفته که من می‌خواستم بروم کربلا؛ بدتر این است که آدم بشنود که این یک طلبه است که دارد این کار را می‌کند.

من می‌خواهم این را عرض کنم که تأکد و استحباب زیارة الاربعین به جای خود و واقعاً هم همینطور است؛ زیارت امام حسین(ع) اهمیت دارد و به حال معنوی انسان نافع است که این قابل توصیف نیست. اما مجاز نیستیم که برای وصول به این استحباب، خدای نکرده مرتکب حرام شویم. این حرام ممکن است دروغ و قانون‌شکنی و حيله و فریب باشد یا تهدید جانی دیگران باشد، ایجاد مزاحمت و مشکل برای دیگران باشد؛ اگر خدای نکرده در این زیارت و این رفت‌وآمد کسی ابتلا پیدا کند و از بیماری او خدای نکرده یک نفر یا اشخاصی بیمار شوند و برای آنها خسارات مالی و جانی ایجاد شود، آیا می‌توانیم بگوییم این زیارة الاربعین مشمول آن روایات است و ثواب برایش نوشته می‌شود؟

یکی از مشکلات بزرگ ما همین است که در برداشت از روایات یا در تبیین آموزه‌های دینی تک بُعدی عمل می‌کنیم؛ ما طلبه‌ها باید منظومه معارف دینی را با هم ببینیم و با هم بسنجیم؛ معارف دینی را یک مجموعه بهم پیوسته ببینیم که بین اجزاء و ارکان آن سازگاری و هماهنگی است. اگر مثلاً ما بر یک آموزه دینی تأکید کنیم و از سایر آموزه‌ها غافل شویم، آیا این جز ایجاد شبهه و پرسش و ابهام در اذهان، فایده و ثمره دیگری دارد؟ چیزی که الان اتفاق می‌افتد؛ یک وقت گفته می‌شود که مثلاً زیارت امام

حسین(ع) بر همه چیز مقدم است و ما جانمان را هم می‌دهیم، بله، برای امام حسین(ع) جانمان را هم می‌دهیم ولی آیا اینجا با این شرایط دادن جان اصلاً معنا دارد؟ مثلاً کسی بگوید کرونا می‌گیرم و چون در مسیر امام حسین(ع) است، مأجور عندالله هستم. اصلاً چنین چیزی نیست؛ اینطور نیست که رفتن به این زیارت مثل آن زیارتی باشد که امام صادق(ع) به اصحابشان که می‌گفتند ولو خطر جانی داریم برویم، می‌فرمود بله، این مثل آن نیست؛ شرایط فرق می‌کند، مقتضیات زمان متفاوت است، همانطور که خود ائمه(ع) براساس شرایط و مقتضیات زمان‌ها رفتارهای متفاوتی داشتند؛ هر شرایطی و هر زمان و مکانی یک اقتضایی دارد. لذا می‌خواهم عرض کنم که باید مراقب باشیم که برای رسیدن به این امر و برای وصول به این مقام که زیارت اربعین است، حق نداریم با روش‌ها و شیوه‌های غیر مشروع به این هدف برسیم. این نه تنها جایز نیست، بلکه چه‌بسا آثار وضعی داشته و ضمان هم به دنبال آن باشد؛ یعنی ضامن هستند کسانی که اینطور رفتار می‌کنند. به هر حال امیدواریم که خداوند تبارک و تعالی به ما توفیق بدهد که بتوانیم معرفت دینی خودمان را به صورت یک مجموعه و منظومه بالا ببریم و بر این اساس عمل کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»